

پیشخوان

به بهانه باز نشر اثر تاریخی «شوخی در محافل جدی»

طنز سیاست پیشگان

■ عبدالربیع حقیقت



کتابی که در این مختصر درصدمعرفی آن هستیم، ذیل عنوان «شوخی در محافل جدی» شامل ۵۸۰ شوخی مختلف سیاسی، اجتماعی و ادبی مربوط به دوره پهلوی است، حاصل نیم قرن روزنامه‌نگاری شادروان دکتر نصرالله

شیفته، روزنامه‌نگار مشهور ایران و سردبیر روزنامه‌های «مرد امروز»، «باختر امروز» و «سرانجام مدیر مجله «دانشمند» و نخستین رئیس انجمن دانش پژوهان ایران است که در طول مدت ۵۰ سال روزنامه‌نگاری خود با علاقه‌مندی ویژه‌ای جمع‌آوری کرده است. لازم به توضیح است که نگارنده از سال‌های بسیار دور ابتدا در هیئت تحریریه مجله دانشمند و سپس در انجمن دانش‌پژوهان ایران و انجمن ادبی و پژوهشی آفتاب حقیقت با مرحوم دکتر نصرالله شیفته پیرامون چاپ و انتشار آثار مربوط به حوادث سیاسی نیم قرن اخیر همکاری بسیار دوستانه و صمیمانه‌ای داشته‌ام. به همین جهت به ترتیب کتاب‌های زندگینامه مبارزات سیاسی دکتر حسین فاطمی، وزیر امور خارجه، دکتر محمد مصدق و مدیر روزنامه باختر امروز در سال ۱۳۶۴ خورشیدی از طرف انتشارات آفتاب حقیقت و زندگینامه و مبارزات سیاسی دکتر محمد مصدق، نخست‌وزیر محبوب و مشهور ایران در زمان سلطنت محمدرضا شاه پهلوی از طرف انتشارات کوشش در سال ۱۳۷۰ خورشیدی در تهران چاپ و منتشر شد. دست‌نوشته‌های کتاب «شوخی در محافل جدی» نیز در همان زمان برای چاپ و نشر تحویل اینجانب شده بود. متأسفانه به علت گرفتاری‌های متعدد در کارهای پژوهشی، تنظیم، تدوین، چاپ و انتشار این کتاب تاکنون به تأخیر افتاده است.

اکنون بسیار خرسندم که یکی دیگر از رزوه‌های دیرین گردآورنده این کتاب که بعد از سال‌هایبمباری سرانجام در اردیبهشت سال ۱۳۷۴ خورشیدی در خارج از کشور زندگی را بدرود گفته است به شادی روح آن مرحوم



✚ محمدرضا پهلوی در کنار احمد قوام و مظفر فیروز

به عنوان «هدیه‌شادی» از طرف انجمن دانش‌پژوهان ایران به خوانندگان ارجمند تقدیم می‌شود. مرحوم شیفته در معرفی این اثر نکاتی جالب به قلم آورده که اشاره به شمه‌ای از آن خالی از لطف نیست:

۱- نخست آنکه خوانندگان دریابند که همه مذاکرات، بحث‌ها و گفت‌وگوها که در مجالس رسمی، جلسات هیئت وزیران، کنفرانس‌ها و دیگر مراکز سیاسی، علمی و ادبی انجام می‌شود، کاملاً جدی نیست، چه برخی از شرکت‌کنندگان در این جلسات در لابه‌لای مذاکرات سیاسی، علمی، ادبی و… با استفاده از یک لطیفه، شعر، ضرب‌المثل طنزگونه موجب انبساط خاطر حضار می‌شوند که جلسات و مباحثات از حالت یکنواختی خود به در می‌آید.

۲- نکته دیگر آنکه در یک قرن اخیر بسیاری از رجال سیاسی، پارلمانی، اداری و دانشگاهی یا آنکه از هوش و ذکاوت و سرشاری برخوردار بودند به این نکته تظاهر می‌کردند که با ادای سخنی یا حرکتی در زیر ماسک بی‌حواسی، فراموشکاری و بی‌هوشی، حضار ایشان را افرادی ساده‌لوح بنامند تا مورد لطف و محبت همگان قرار گیرند، زیرا براساس یک اصل مسلم در جامعه ما فرض عمومی بر آن است که رجال زیرک و باهوش، شیطان صفت و بند وستی‌چند و سوزپرست هستند.

۳- نکته سوم آنست که بسیاری از رجال هوشمند و زیرک ما در قرن معاصر که در کنار دیکتاتورها و شخصیت‌های تندخو قرار داشتند و با مأموران پلیس و جاسوسان اجنبی دچار مشکلاتی دست و پاگیر می‌شدند، آنها ناگزیر بوده‌اند در زیر این ماسک با رفتاری خنده‌ور و ادای کلماتی ضدی خود را از خطرات احتمالی برهاند.

۴- هدف دیگر نویسنده آن بود که برای ضبط در تاریخ و معرفی رجال و موقع‌شناسی و نکته‌سنجی برخی از ایشان به منظور شناسایی روحیات و رفتار رجال سیاسی، اداری، اقتصادی و ادبی معاصر ما برای نسل‌های آینده مدارکی در دسترس باشد.

۵- نویسنده در گردآوری این لطیفه‌ها از منابع مختلف گوناگون استفاده کرده است. بیشتر از همان شخصیت‌ها که در متن شوخی قرار داشتند، یا شنوندگان و حاضران در آن جلسات، یا از دوستان روزنامه‌نگار و یا از سیاستمداران، ارتشیان ساخورده و بازنشسته.

۶- وسواسی که من نویسنده در گردآوری این شوخی‌ها به کار می‌بردم، بیشتر بدان جهت بود که فقط از یک منبع آن را مورد استفاده قرار ندمم تا بعداً دچار مشکلاتی شوم، به همین مناسبت آن را دو سه بار با افراد مطلع و مطمئن مورد محک و آزموون قرار می‌دادم.



«نگاهی به فروغ فرخزاد از منظر مه‌آلود فرزند» در گفت‌وشنود با کامیار شاپور

مادرم را از روی شعرهایش می‌شناسم!

■ نیما احمدپور

در دنیای ما جماعتی هستند از ابواب جمعی فرهنگ و هنر، که به رغم دلفرینی در محافل، نشریات و پیشخوان کتابفروشی‌ها در زندگی طبیعی و شخصی خود، به معنای واقعی کلمه پاک‌بخته و مغفوب و شمه‌ام می‌آیند. در عین حال، فریحه خدادادی و تیزفهمی شخصی،

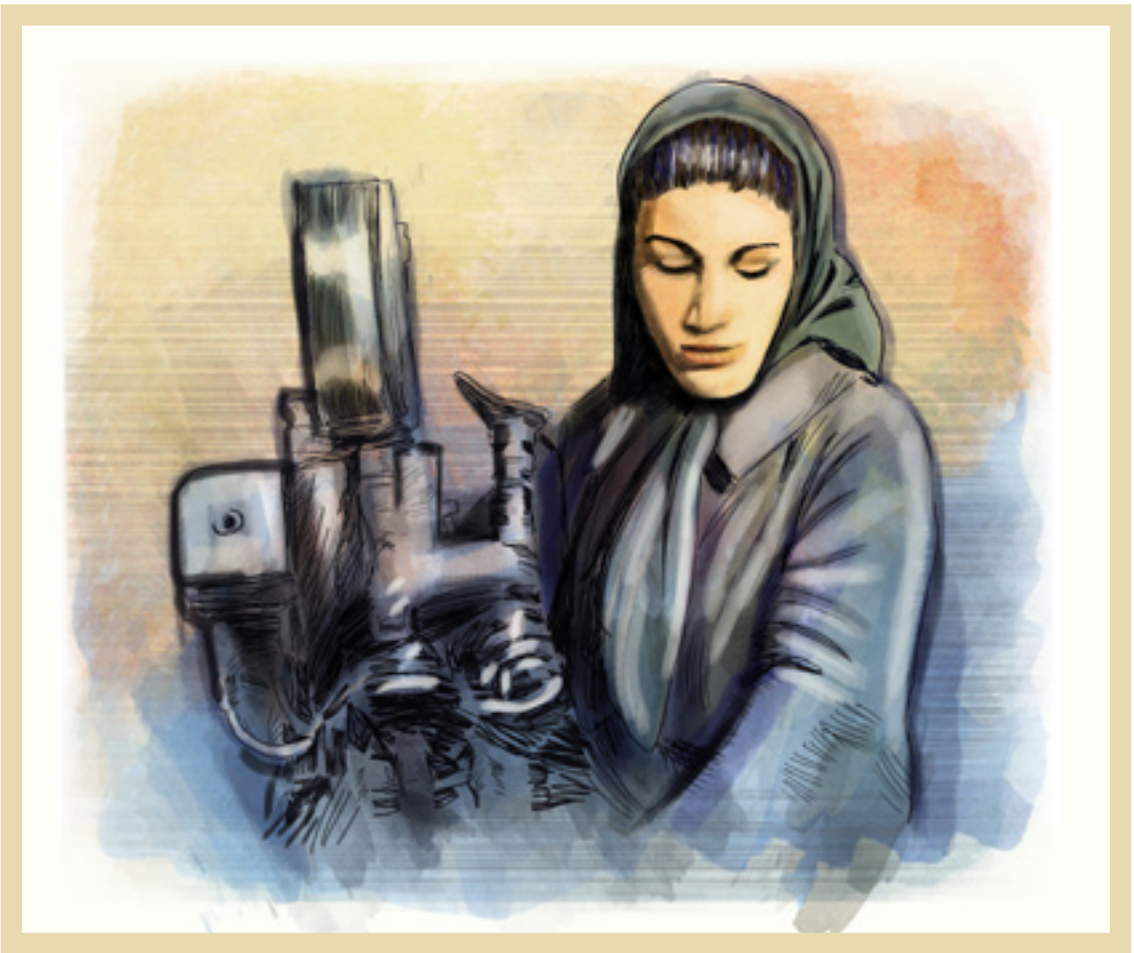
پرده‌ای بر این خسران کشیده و چهره و بروز اجتماعی آنان را آراسته است. این قلم به رغم اذعان به مکنات شعری و گسسته تأثیر فروغ فرخزاد، او را در عداد این جماعت می‌بیند. در دوران کودکی، سرگردن با پندری که جز فرماندهی از طریق چکمه، چیزی در چپته ندارد و سپس یافتن محملی به نام «مشق» برای فرار از قلمرو بدخلقی پدر. بعد از آن زندگی با مردی که وابسته به الکل است و شب‌ها تغییر شخصیت می‌دهد، بعد از آن جدایی و پدروی که دیگر او را به خانه راه نمی‌دهد و هم‌زمان افسردگی‌های دوری از فرزند، بعد از

آن آشنایی با ابراهیم گلستان – که به رغم همه مواهب – بسی عصبی است و به خلاق از آسمان هفتم می‌نگردا و نهایتاً رستن از جهان در یک روز پر تنش، در عصر گاه بیست و چهارمین روز از بهمن ۴۵در ۳۳ سالگی این با کم و بیش خود، آیینه‌ای از زندگی یکی از نامدار ترین شعران ایران معاصر است! در روزهای گذشته کامیار شاپور فرزند فروغ فرخزاد در ۶۶ سالگی در گذشت. او فرصت نیافته بود چندان با فروغ

زندگی کند. رفتارهای خانواده پدر، او را در باره مادر دچار حسی دوگانه کرده بود. کامیار در قضاوت درباره مادرش، سرگشته و بلا تکلیف بود و معمولا در گفت‌وگوها، بخش‌هایی از سخن دل خویش در اینباره را نمی‌گفت. او در یک کلام، محصول یا برون‌دادی از سبک زندگی روشنفرگان ایرانی بود. آنچه پیش‌روی شماست، گفت‌وشنودی است که سال‌ها قبل با کامیار شاپور صورت گرفته است و آیینه‌ای از حال و قال اوست. امید آنکه مقبول افتد.

گفت‌وگو

گفت‌وگو ۸۸۴۹۸۴۷۹



طرح محمود تهریزی، جوان

من کلاس نهم بودم که فروغ فوت کرد. مدت‌ها فروغ را ندیده بودم. مجله سپید و سیاه مقاله‌ای در باره فروغ چاپ کرد و عکس من و حسین را هم زد. فقط یکی از بچه‌های مدرسه عکسم را در مجله شناخته بود، ولی بقیه بچه‌ها اصلاً خبر دار هم نشدند! راستش را بخواهید در عین حال که پسر فروغ بودن به من اعتماد به نفس می‌دهد، دل‌م نمی‌خواهد در باره خاطر اتم حرف بزنم، چون احساساتم جریحه‌دار می‌شوند و اذیت می‌شوم

رفت. اگر زنده می‌ماند، به خاطر اینکه من دیگر بزرگ شده بودم، حتماً این ارتباط برقرار می‌شد، شاید من هم می‌توانستم از آن همه تیوغ و توانایی فروغ بهره ببرم و کمک بگیرم، ولی به هر حال تقدیر به این شکل رقم خورد و متأسفانه نتوانستم از وجود او استفاده کنم.

این موضوع برای شما به صورت حسرت و دریغ در نیامد؟

به هر حال با پدرم زندگی می‌کردم و او هم دوست نداشت من مادرم را ببینم و ابداً اجازه نمی‌داد، البته که خیلی دلم می‌خواست مادرم هم در کنار پدرم بود. قطعاً خیلی در زندگی من تأثیر داشت و می‌توانستیم زندگی خوبی داشته باشیم، ولی نشد. فروغ خیلی با استعداد، پویا و پرنزاری بود و با اینکه سن زیادی نداشت، دست به هر کاری که می‌زد، موفق بود. ترجمه، نقاشی، تئاتر، فیلمسازی و از همه مهم‌تر شعر. اگر قرار باشد حسرت بخورم، باید حسرت خیلی چیزها را بخورم و دیگر به همین زندگی عادی خود هم نمی‌توانم ادامه بدهم. راستش را بخواهید، من شعر فروغ را خیلی بیشتر از خودش می‌شناسم. به هر حال زندگی به شکلی در آمد که نتوانستیم زیاد با هم باشیم و به هم انس بگیریم. من فقط دو، سه سال با فروغ زندگی کردم و جای خالی او را همیشه در زندگی‌ام حس می‌کردم. حال من حال آدمی است که یک عمر در کویر زندگی کرده است و حالا آمده‌اند و به او می‌گویند دربارا را توصیف کن! طبیعی است نمی‌تواند، چون اصلاً دربارا ندیده است و نمی‌داند چگونه چیزی است.

فروغ، اوایل در اشعارش زیاد با شما حرف زده و بعد ناگهان سکوت کرده است! انگار به این نتیجه رسیده که بهتر است این رابطه عاطفی را مسکوت بگذار. نظر تان چیست؟

من این حرف را قبول ندارم. حتی در بعضی از اشعار کتاب «تولدِ دیگری» هم اشاره‌هایی وجود دارد که نشان می‌دهد این رابطه عاطفی در ذهن ایشان ادامه داشته است. مثلاً وقتی می‌گوید: «وقتی چشم‌های کود کانه عشق مرا با دستمال تیره قانون می‌بستند» کاملاً مشخص است دارد از چه چیزی زجر می‌کشد.

از ترجمه اشعار فروغ خبر دارید؟

گاهی آقای بیژن اسدی‌پور در نامه‌هایشان بعضی خبرها را به من می‌دادند. مثلاً می‌دانم «تولدِ دیگری» چندین بار ترجمه و چاپ شده است. من کتابی دیدم که در آن در مورد زنان نویسنده و شاعر خاورمیانه مطالبی نوشته شده بود و در آن باره باره فروغ هم مطلب بود. می‌دانم آقای جلال خسروشاهی با همکاری یک شاعر ترک نقلی از فروغ کشیدم که فکر می‌کنم هنوز همان جا باشد. خودم از آن نقلی راضی نیستم، فروغ سوزهای است که گهگاه به سرافش رفته و نقلی‌اش کرده‌ام.

اشاره کردید طرح‌های فروغ را بیشتر از روی عکس‌هایش زده‌اید. خودتان هیچ تصویری از او در ذهن ندارید؟

وقتی بچه بودم، ظاهراً چند بساری دیداری بین من و فروغ بوده که خوب یادم نمانده است. در دوره دبیرستان، او را خیلی کم دیدم. پدرم با خانواده مادری‌ام ارتباطی نداشت و به خانه آنها رفت و آمد نمی‌کردیم. بعدها که بزرگ‌تر شدم، خود سعی کردم این ارتباط را برقرار کنم، ولی پدرم به‌شدت نسبت به این موضوع حساسیت داشت و به همین خاطر من فروغ را ندیدم. بعد هم که به دبیرستان رفتم و خودم می‌توانستم تصمیم بگیرم، فروغ فوت کرد و از دنیا

ار تباط داشت. در هر حال شنیده‌ام که اشعار فروغ بیشتر از اشعار دیگر شعرای معاصر ایران ترجمه شده است و خارجی‌ها بیشتر از بقیه شعرا با اشعار فروغ آشنا هستند.

از چاپ کتاب‌های فروغ حق و حقوقی هم به شما می‌رسد؟

بله، از قدیم که انتشارات مروارید کتاب‌های فروغ را چاپ می‌کرد، به من، پدر و مسادر فروغ حق و حقوقی می‌رسید. بیشتر کتاب‌های فروغ را انتشارات مروارید و مدتی هم انتشارات امیر کبیر چاپ می‌کردند. بعد هم که چاپ کتاب‌های «عصیان» و «سیر و دیوار» ممنوع شدند. مدتی هم قرار بود بعضی از مطالبش حذف و چاپ شوند. شنیدم در اروپا مجموعه اشعار فروغ را به صورت قاچاقی چاپ کرده‌اند و هیچ حق و حقوقی هم به ما ندانند. البته این بلا سر همه نویسنده‌ها و شعرا آمده است.

۹ جوان

روزنامه جوان | شماره ۵۴۲۶

به عنوان یک نقاش و طراح، نقاشی‌های فروغ را چگونه ارزیابی می‌کنید؟ به نظرم طرح‌های فروغ خیلی قوی‌اند، مخصوصاً طرح‌های کلاسیک فروغ خیلی زیبا و شکیل هستند. طراحی‌های سریع (اسکیز) زیادی هم از ایشان باقی مانده است.

این نقاشی‌ها و طرح‌ها کجا هستند؟ چند تایی در خانه خود ما و تعدادی در منزل پدربزرگم هستند. فروغ از نقاشی‌های نقاشان دیگر هم مجموعه باارزشی داشت. سعی کردیم دفترچه‌های شعر فروغ را هم حفظ کنیم. اگر دایی‌ها و خاله‌ام و همین‌طور آقای گلستان موافقت می‌کردند، شاید روزی اینها را به صورت موزه در می‌آوردیم.

با توجه به اینکه فروغ کتاب «دیوار» را به پرویز شاپور تقدیم کرده است، آیا تصور نمی‌کنید به‌رغم جدایی، رابطه عاطفی مهمی بین این دو برقرار بود؟

چرا، با اینکه از هم جدا شدند، ولی فکر می‌کنم به هم علاقه داشتند، اما اینکه جنس این علاقه چه بود، نمی‌دانم. این را باید از پدرم می‌پرسیدید. من که از احساسات آنها نسبت به هم خبر ندارم.

شما با خاله، دایی‌ها و مادر بزرگ مادری تان، رابطه داشتید و دارید؟

بله، بعد از اینکه به سنی رسیدم که خودم بتوانم تصمیم بگیرم، این رابطه را برقرار کردم و ادامه هم دارد.

تحلیل کلی شما از شخصیت فروغ چیست؟

من فروغ را بیشتر از روی کارهایش می‌شناسم. به نظرم فروغ یک هنرمند کم‌تظیر است و کسی نمی‌تواند اشعار و کارهای هنری او را نادیده بگیرد. فروغ حسای محکمی در ادبیات معاصر ایران دارد. انسان باید تیوغ زیادی داشته باشد که فقط ۳۲ سال زندگی کند، ولی در این مدت کوتاه بتواند اینقدر عمیق، پخته و دست‌یافتنی حرف بزند. افسوس می‌خورم فرصت پیدا نکرد تا به مفاهیم و معانی عمیق تری دست پیدا کرده و آنها را به دیگران منتقل کند. فروغ غیر از اینکه مادر من است، شاعر بزرگی است و به شخصه مقداری فریحه شاعرانه‌ار از او به ارث برده‌ام، منتها احساسات شاعرانه خود را بیشتر به صورت نقاشی بیان می‌کنم. به نظر من فروغ حرف‌هایی را می‌زند که گاهی تصویری را جلوی چشم آدم می‌آورد که مثل شهود است و انسان را هیجان زده می‌کند. بسیار خلاق و صادق است و همین ویژگی‌هاست که به شعر او یادوانگی می‌دهد.

خود شما هم شعر گفته‌اید؟

بله، من از ۱۴-۱۳ سالگی شعر می‌گفتم که بعضی از آنها در نشریات چاپ شدند. مجموعه شعری به نام «تاقی در کومه‌ها» هم دارم که در سال ۱۳۵۶ و در ۲۶ سالگی سرودم و انتشارات مروارید چاپ کرد. این اشعار را از خارج فرستادم که اینجا چاپ شدند، اما از وقتی به شکل جدی به نقاشی پرداختم، دیگر شور و شوق سابق را برای شعر گفتم و نوشتن نداشت‌م و نقاشی به من لذت بیشتری می‌داد. ادعا نمی‌کنم شاعرم و فقط گاهی برای دل خودم شعر می‌گویم. عاشق تصویر هستم و اگر شعر هم می‌گویم، به واقع تصویر است که مرا به سمت شعر می‌کشاند. بیشتر دلم می‌خواهد شعر را به تصویر بکشم. تجربه دلپذیری است. متأسفانه بعد از اینکه ذهنم سخت مشغول نقاشی شد، ارتباطم با شعر ضعیف شد و دیگر مثل قدیم‌ها شعر نمی‌نویسم. البته شاید به این دلیل هم باشد که دیگر شعرا بزرگی نداریم. به نظر من ما داریم در نوعی حالت بحران شعری به سر می‌بریم و هیچ چهره جدیدی در این عرصه نداریم. اشعاری که در نشریات چاپ می‌شوند، واقعا نسبت به اشعار فروغ، اخوان، سپهری و دیگران بسیار ضعیف هستند و دیگر کمتر نمانه‌ای از خلاقیت در آنها دیده می‌شود. مهم‌ترین دلیلی هم که رابطه‌ما با شعر ضعیف‌تر شده همین است.

پسر فروغ بودن چه حسی داشت؟

من کلاس نهم بودم که فروغ فوت کرد. مدت‌ها فروغ را ندیده بودم. مجله سپید و سیاه مقاله‌ای در باره فروغ چاپ کرد و عکس من و حسین را هم زد. فقط یکی از بچه‌های مدرسه عکسم را در مجله شناخته بود، ولی بقیه بچه‌ها اصلاً خبردار هم نشدند! در هر حال خیلی بچه بودم و در عوالم نوجوانی سیر می‌کردم که فروغ از دنیا رفت. البته خوشم می‌آید که پسر فروغ هستم، ولی با آن پُز نمی‌دهم. راستش را بخواهید در عین حال که پسر فروغ بودن به من اعتماد به نفس می‌دهد، دلم نمی‌خواهد در باره خاطر اتم حرف بزنم، چون احساساتم جریحه‌دار می‌شوند و اذیت می‌شوم.

فیلم «خانه سیاه است» فروغ فرخزاد یکی از ماندگارترین آثار سینمای مستند است. نظر شما در اینباره چیست؟

آقای بدالله روزیایی در مقدمه یکی از کتاب‌هایشان می‌نویسند «شعرا! از باران نگو، بیار» به نظر من فروغ اینگونه است، یعنی می‌بارد و باران‌ساز است. اشعارش پر از تصویر، خلاقیت و گاهی نوعی سادگی موصومانه و کودکانه است. به هر حال من حس خیلی خوبی نسبت به اشعار، نقاشی‌ها و آثار او دارم و با آنها رابطه عاطفی خوبی برقرار می‌کنم. **با تشکر از فرصتی که در اختیار ما قرار دادید.**

کامیار شاپور در کنار پدرش پرویز شاپور